

جامعه‌پذیری بین‌المللی طالبان؛ پیش‌درآمد توسعه افغانستان «هنجار به‌مثابه ابزار»

توسعه»

ناصر یوسف‌زهی^۱

وحید سینایی^۲

محمدعلی رافت^۳

چکیده

توسعه، جامعه‌گراست؛ یعنی از بایسته‌های توسعه‌جوامع، جامعه‌پذیری بین‌المللی است. در جامعه بین‌المللی نوین، «هنجارپذیری»؛ کارکرد و خصوصیت دولت مدرن توسعه‌گراست. اما طیفی از ایدئولوژی‌ها مخالف فرضیه «توسعه جامعه بین‌الملل گرایانه» هستند: مارکسیسم و بنیادگرایی. در نحله بنیادگرایی، امارت اسلامی طالبان برجسته‌ترین مخالف جامعه‌پذیری نوین توسعه است؛ همچنان‌که افغانستان از برجسته‌ترین جوامع توسعه‌نیافته بنیادگراست. از آنجاکه دو دهه نخست قرن ۲۱م. بارزترین تلاش توسعه‌هنجارمندان دموکراتیک دولت‌مردان افغان بشمار می‌رود، مهم‌ترین علت نگرانی جامعه بین‌الملل از استیلای مجدد طالبان (۲۰۲۱م.) توقف پروژه جامعه-پذیری مدرن توسعه است. لذا قرائت اجتماعی، تبیین‌کننده بحران توسعه‌نیافتگی افغانستان است. فرضیه هنجاری به این پرسمان که «توسعه اقتصادی در افغانستان چه نسبت معناداری با جامعه‌پذیری بین‌المللی طالبان دارد؟» عبارت است از اینکه: «التزام امارت اسلامی طالبان به درونی‌سازی هنجارها و ارزش‌های بین‌المللی مقدمه‌گذار افغانستان از بحران توسعه‌نیافتگی است». در واقع شرط شناسایی و مشروعیت ملی و بین‌المللی افغانستان اماره‌ای نخست جامعه‌پذیری است. گرچه هویت و جامعه‌پذیری بنیادگرایانه و تبارگرایانه طالبان مانع درونی‌سازی «ارزش‌مآبانه» هنجارهاست، جامعه‌ناپذیری غیردموکراتیک «محافظه‌کارانه/غیرانقلابی» امارت اسلامی ظرفیت سیاسی بالقوه آن در عرصه توسعه افغانستان تلقی می‌شود. پاسخ به تغییرات هنجاری رفتار و سیاست‌های داخلی و خارجی طالبان، کشورداری اقتصادی مثبت جامعه بین‌الملل (دریافت منابع فراملی توسعه) درقبال افغانستان است. تغییر هنجاری طالبان چون مستلزم دگردیسی بنیادین هویت تبارگرایانه مذهبی و محلی آنان است، توسعه جامعه‌پذیرانه افغانستان اماره‌ای دور از واقعیت‌های فعلی سیاست جامعه بین‌الملل است، باین‌حال، ابتدائاً التزام طالبان به پذیرش «ابزاری» و «تدریجی» هنجارهای بین‌المللی، راهگشای توسعه در افغانستان است.

کلید واژه: افغانستان، توسعه، تبار، طالبان، جامعه بین‌الملل، هنجار.

۱ دکتری علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد naser.yosefzehy@alumni.um.ac.ir

۲ دانشیار و عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد sinaee@um.ac.ir

۳ دانشجوی دکتری رشته علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد زاهدان rafat.shiraz1358@gmail.com

سقوط نظام جمهوری اسلامی افغانستان در ۲۴ مرداد ۱۴۰۰ و دومین استیلائی مجدد جنبش «امارت اسلامی طالبان» بدون کمترین مقاومت جامعه ملی و بین‌المللی غیرمنتظره‌ترین رویداد سیاسی سال برای جامعه بین‌الملل بود. با این حال، مسئولیت و واکنش جامعه بین‌المللی نسبت به تبدیل مجدد «جنبش» طالبان به «دولت/نظام سیاسی» در افغانستان تاکنون به مراتب چشمگیرتر از واکنش جامعه ملی (ملت افغانستان) بوده است. نگرانی عمده جامعه بین‌المللی از احیاء امارت اسلامی متوجه توقف ناگهانی فرایند توسعه اقتصادی و سیاسی در افغانستان است تا صرف مسئله امنیت جهانی و صدور تروریسم بنیادگرایانه از خاک این کشور. البته توسعه و تروریسم دو روی سکه نگرانی جامعه بین‌الملل در دو دهه نخست قرن ۲۱م. در افغانستان بوده است. توافق صلح دوحه قطر در ۲۹ فوریه ۲۰۲۱ پس از ۱۹ سال جنگ و حدود ۲ سال مذاکره و رایزنی دیپلماتیک ناظر بر رفع نگرانی صدور تروریسم از خاک افغانستان و واگذاری توسعه به جامعه ملی افغانستان از طریق کاستن از مسئولیت جامعه بین‌الملل بود.

بایسته و مقتضیات جدید توسعه اقتصادی افغانستان در افغانستان عصر امارت اسلامی طالبان مهم-ترین طرح‌واره نوشتار حاضر است. استیلائی مجدد طالبان پس از دو دهه فترت، واقعیتی گریزناپذیر را برای جامعه افغانستان رقم زد: پذیرش طالبان به عنوان یک حکومت. افغانستان «اماره‌ای» در شرایط فعلی جامعه بحران‌زده افغانستان صرف نظر از موفقیت طالبان در کسب مشروعیت ملی و بین‌المللی و یا سقوط مجدد آنان واقعیتی است که باید بسیاری از پدیده‌های اجتماعی این کشور را با فرضیه پذیرش فعلی امارت اسلامی طالبان در هر صورت (تثبیت و سقوط) دنبال کرد. امارت اسلامی چه در قالب دولت یا شبه‌دولت (حکومت موقت) و چه جنبش در هر صورت مدعی توسعه و رفاه مردمان افغانستان است که از نظر این نوشتار اهداف مذکور تنها با جامعه‌پذیری دموکراتیک این جنبش دولت‌مآب امکان‌پذیر است.

لذا افغانستان اماره‌ای یک‌پدیدار هست که می‌تواند به واقعیت حتمی و گریزناپذیر این کشور تبدیل شود (شناسایی و مشروع) و یا محکوم به شکست (سقوط مجدد). بنابراین مسئله اصلی فعلی افغانستان نه شناسایی به عنوان یک دولت و نه سقوط امارت اسلامی به عنوان یک جنبش ناکام، بلکه تبیین توسعه در چنین شرایط برزخی (دولت-جنبش) است. از این منظر شرایط نوظهور افغانستان پساجمهوری اسلامی و تجربه جامعه بین‌الملل حاکی از پیوند توسعه و هنجار در ابعاد مختلف سیاسی و اقتصادی است.

توسعه جامعه‌پذیرانه به‌عنوان حوزه‌ای از تحقیق علمی و فعالیت عملی در آن واحد هم بسیار نویدبخش است و هم دشواری‌های بالقوه عظیمی دربردارد. نویدبخش بودن جامعه‌پذیری توسعه از تجربه

و موفقیت جهانی آن نشئت می‌گیرد. اهتمام به پذیرش ارزش‌ها و درونی‌سازی هنجارها همواره از دل‌مشغولی‌های اصلی دست‌اندرکاران حوزه سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل نوین بوده است که نظم و ثبات فعلی جامعه بین‌الملل محصول این اهتمام نهادی و هنجاری است. در مطالعات توسعه تاکنون کمتر تلاش تئوریک برای ترسیم چهره‌ای هنجاری از توسعه اقتصادی صورت گرفته است.

نوشتار حاضر درصدد پاسخ به این پرسش اصلی است که: «توسعه اقتصادی در افغانستان چه نسبت معناداری با جامعه‌پذیری بین‌المللی طالبان دارد؟». فرضیه ما نیز به شرح ذیل است: «التزام امارت اسلامی طالبان به درونی‌سازی هنجارها و ارزش‌های بین‌المللی مقدمه گذار افغانستان از بحران توسعه-نیافتگی است». از طرح این پرسمان و فرضیه دو هدف اصلی دنبال می‌شود:

(۱) تبیین ضرورت توسعه افغانستان و التزام نظام سیاسی امارت اسلامی به جامعه‌پذیری بین‌المللی: درواقع کشور افغانستان پس از جامعه‌پذیری بین‌المللی امارت اسلامی می‌تواند کشورداری اقتصادی مثبت جامعه بین‌الملل را تجربه کند؛ یعنی دریافت منابع اقتصادی خارجی جامعه جهانی به‌ویژه در قالب سرمایه‌گذاری خارجی، رفع تحریم و بلوکه‌کردن دارایی‌های ملی، صادرات، اعطای وام و دیگر تسهیلات پولی و مالی منوط به پذیرش و درونی‌سازی هنجارهاست.

(۲) تلاش مستمر نویسنده (گان) برای تبیین حوزه مطالعاتی جدید «جامعه‌پذیری توسعه»: در شکل سنتی و کلاسیک، غالباً جمعیت، سرزمین، دولت مرکزی و حاکمیت از لوازم تشکیل یک کشور و از مقدمات اولیه توسعه یک جامعه به شمار می‌رفت. درواقع برای اینکه یک جمعیت به یک جامعه تبدیل شود تا راه توسعه بپیماید، مؤلفه‌های چهارگانه مذکور ضرورت داشت. اما در شکل جدید و نوین، عنصر هنجار بر مؤلفه‌های کشورداری و توسعه افزوده شده است.

۲. گفتار ادبیات تحقیق

پژوهش‌های تجربی پیرامون توسعه افغانستان عمدتاً ذیل دو دسته کلان جای می‌گیرند؛ عوامل بین‌المللی و ملی. نخست پژوهش‌هایی که بر بُعد سیاسی جامعه‌پذیری بین‌المللی یعنی نقش تعاملات و روابط بین‌المللی بر توسعه اقتصادی افغانستان تأکید داشته‌اند (بنگرید به جعفری ۱۴۰۰، حصین ۱۴۰۰، حکیمی ۱۴۰۰، وحدت ۱۴۰۰، مصطفوی‌مندی ۱۳۹۸، حیدری ۱۳۹۸). غالب این پژوهش‌ها بر نقش روابط خارجی، دیپلماسی، منطقه‌گرایی، و همگرایی با کشورهای آسیای مرکزی و جنوبی در توسعه اقتصادی این کشور معتقدند.

دسته‌ای دیگر از پژوهش‌ها بُعد نهادی جامعه‌پذیری بین‌المللی یعنی فرضیه تأثیر سازمان‌های بین‌المللی به‌ویژه سازمان تجارت جهانی (WOT) در توسعه افغانستان را مطرح کرده‌اند (احمدی ۱۳۹۵،

جوینان ۱۳۹۵). از نظر این محققان رشد و توسعه اقتصاد ملی افغانستان نمی‌تواند منفک از تعامل با اقتصاد جهانی و نهادهای متولی آن باشد (احمدی ۱۳۹۵)؛ خصوصاً نیروی کار ارزان و منابع معدنی فراوان افغانستان این وابستگی و تعامل را ناگزیر می‌سازد (جوینان ۱۳۹۵). در همین راستا کشورداری اقتصادی جامعه بین‌الملل (منابع مالی و پولی فرامرزی و خارجی) عامل توسعه‌زای افغانستان تلقی شده است. از نظر رامیار و دیگران (۱۳۹۷) رابطه میان متغیر مستقر کمک‌های خارجی و متغیرهای تولید ناخالص داخلی، درآمد سرانه، امید به زندگی، آموزش، افزایش جمعیت و توسعه انسانی در افغانستان معنادار و مثبت است.

فرضیه مذکور مؤکد فرضیه نوشتار حاضر - تأثیر کشورداری اقتصادی جامعه بین‌الملل بر توسعه جوامع - است. اما قسمت دوم نتایج پژوهش این نویسندگان در راستای یکی از مفروضات بنیادین پژوهش ما یعنی دشواری توسعه و جامعه‌پذیری بین‌المللی کشورهای بنیادگراست: میان کمک‌های خارجی و متغیر امنیت در افغانستان رابطه‌ای غیرمعنادار وجود دارد. در واقع مقاومت و حضور گروه‌های محافظه‌کار بنیادگرا (طالبان) یکی از مهم‌ترین عوامل جامعه‌ناپذیری دولت‌ها و توسعه ملل اسلامی است. بنابراین طبق یافته‌های نوشتار رامیار و دیگران و فرضیه نوشتار حاضر می‌توان گفت که جامعه‌پذیری بین‌المللی اگرچه ممکن است تبعات امنیتی به همراه داشته باشد، اما این امر نمی‌تواند در مفیدیت توسعه‌گرایانه آن (جامعه بین‌الملل) خللی ایجاد کند. بر همین اساس نمی‌توان به دلیل عارضه ناامنی از فرایند اجتماعی شدن دولت (جامعه‌پذیری بین‌المللی) عقب‌نشینی کرد.

در راستای همین فرضیه، نوشتار یوسف‌زهی و سینایی (۱۳۹۸) نشان می‌دهد که موفقیت و کارآمدی دولت جمهوری اسلامی افغانستان غالباً معطوف به «دموکراسی سیاسی» یعنی درونی‌سازی خود‌هنجار بود و نه «توسعه اقتصادی». باید در نظر داشت که توسعه می‌تواند نتیجه میان‌مدت و بلندمدت جامعه‌پذیری سیاسی دموکراتیک - و گاه اقتدارگرا - باشد و نه لزوماً همراه و مقارن با آن.

گروه دومی از پژوهش‌ها قابل شناسایی هستند که بر بُعد ملی توسعه متمرکز شده‌اند؛ یعنی جامعه - پذیرداری ملی توسعه. به‌طور خاص، جمالی (۱۳۹۹) میان جامعه‌پذیری سیاسی - نهادی و توسعه نسبت معنادار برقرار می‌کند. در این نوع از جامعه‌پذیری تأکید بر نقش قدرت/سیاست و دولت توسعه‌گرا و نسبت جامعه با این مؤلفه‌هاست. پیش‌فرض تئوریک این نویسنده حاکی از آن است که نیروهای اجتماعی محافظه‌کار و ترقی‌خواه از عوامل بنیادین و تأثیرگذار در فرایند توسعه و جامعه‌پذیری مدرن هستند. از نظر این محقق علت تاریخی شکست جامعه‌پذیری سیاسی - نهادی توسعه در افغانستان ناشی از ضعف دولت مرکزی در اعمال کنترل اجتماعی و مهار مقاومت و مخالفت نیروهای اجتماعی سنتی بوده است. به تعبیر هنجارانه، ناکامی‌های توسعه‌گرایانه دولت‌های افغانستان در واقع صورت دیگری از ناتوانی آنان در درونی‌سازی ارزش‌ها و هنجارهای سیاسی - اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی فراملی ترقی و تجدد است.

در تکمله فرضیه جمالی می‌توان افزود که جامعه سنتی هم دشواره «ملی» و هم دشواره «بین‌المللی» دولت‌های توسعه‌گراست. در واقع نیروهای واپس‌گرا و بنیادگرا هم سر ستیز با جامعه‌پذیری ملی توسعه (از قبیل دموکراسی، انتخابات، پارلمان، قانون اساسی، برابری، حقوق بشر، حقوق زنان) دارند و هم جامعه‌پذیری بین‌المللی توسعه (حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی، قدرت‌های بزرگ، اقتصاد بازار آزاد، جهانی‌شدن و ...) دارند؛ زیرا نیروهای سنتی پذیرش ارزش‌های هنجاری-اجتماعی نوین توسعه را در سطوح ملی و بین‌المللی از این حیث بر نمی‌تابند که آن را تهدید هویتی-مادی و متعلق به «دیگری» (غیرخودی) تلقی می‌کنند. از این منظر، تقابل دولت توسعه‌گرا با نیروهای سنتی بر سر نوسازی قبل از هر چیز هنجاری-هویتی است تا صرفاً سیاسی و اقتصادی. با این حال، بسیاری از پژوهشگران کماکان مناسب‌ترین الگوی توسعه در افغانستان را «دولت توسعه‌گرا» -در سطح ملی- برشمرده‌اند (بنگرید به ارشاد ۱۳۹۱).

شاخص‌های دولت توسعه‌گرا عبارت‌اند از: (۱) نخبگان توسعه‌گرا (۲) استقلال دولت (۳) قدرت دیوان‌سالارانه (۴) جامعه مدنی ضعیف. اما بستر بین‌المللی و ساختار هنجاری-ارزشی نظام بین‌الملل که دولت‌های توسعه‌گرا در آن ظهور و رشد یافته‌اند را نمی‌توان در موفقیت این دولت‌ها نادیده گرفت. در تبیین نظریه توسعه نه می‌توان همچون نظریه‌پردازان و نحله‌های انقلابی مکتب مارکسیسم منابع و هنجارهای جامعه بین‌الملل را به یکسره نشانه استعمار و امپریالیسم و کاپیتالیسم دانست. و به این دلیل رویکرد تهاجمی نسبت به جامعه‌پذیری بین‌المللی و نقش آن در توسعه اتخاذ کرد و نه همچون نظریه-پردازان مکتب نوسازی (تک‌خطی) و نظریه‌پردازان دولت توسعه‌گرا صرفاً بر عوامل داخلی تأکید کرد، بلکه توسعه محصول نهایی جامعه‌پذیری ملی و جامعه‌پذیری بین‌المللی است. لذا نقش واحدها و بازیگران، نهادها، رژیم‌ها و هنجارهای بین‌المللی در موفقیت دولت‌های توسعه‌گرا را نمی‌توان نادیده گرفت.

از نظر عباس‌زاده مرزیابی و طالشی کلتی (۱۴۰۱) شرایط مساعد بین‌المللی را نمی‌توان از تحلیل و تبیین استیلای مجدد طالبان بر قدرت دولتی افغانستان حذف کرد. از نظر آنان سیاست‌های مجموعه‌ای از کشورهای اثرگذار منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در سیاست داخلی و خارجی افغانستان بستر مناسبی برای سیطره مجدد آن بدون مواجهه با مقاومت جدی فراهم کرد. کشورهای ابرقدرت آمریکا و روسیه و ایران و پاکستان دریافتند که گروه طالبان بخش جدایی‌ناپذیر کشور افغانستان است و با توجه به ورشکستگی دولت اشرف غنی پذیرش ضمنی و مذاکره با آنان به عنوان قدرت بالفعل حاکم بر افغانستان اجتناب‌ناپذیر است. از این منظر دگرگونی در قدرت از سنخ بازگشت مجدد طالبان به قدرت بدون شرایط مساعد بین‌المللی (چه به مفهوم عدم حمایت از دولت وقت و چه به مفهوم شناسایی دوفاکتوی اپوزیسیون در قالب مذاکره) مقدور نبود. از نظر این پژوهشگران طالبان در تحقق کارکردهای معمول دولت پایدار

نیازمند کمک‌های توسعه‌ای و شناسایی بین‌المللی است که به نوبه خود با نوع حکمرانی^۱ آنان ارتباط خواهد داشت. در آزمون فرضیه نوشتار ما پژوهش عزیز (۱۴۰۰) مفید خواهد بود. از نظر این نویسنده مطالبه اصلی امارت اسلامی شناسایی به عنوان حکومت رسمی از سوی جامعه بین‌الملل است تا بتواند علاوه بر رابطه دیپلماتیک با دیگر دولت‌ها (جامعه‌پذیری سیاسی بین‌المللی) از منابع مالی افغانستان در خارج از کشور که بلوکه شده است برخوردار شوند.

۳. گفتار تئوریک

ایده جامعه بین‌المللی در سراسر تاریخ و اندیشه «نظام دولت‌ها»^۱ وجود داشته است (بول، ۱۳۹۶: ۳۶). از نظر هدل بول برخی نظام‌های بین‌المللی واضح جوامع بین‌المللی نیز بوده‌اند که نمونه‌های اصلی آن عبارت‌اند از: «نظام دولت‌های یونان باستان»، «نظام بین‌المللی چین باستان»، «نظام دولت‌های هند باستان» و «نظام دولت‌های مدرن اروپا». ویژگی مشترک یکایک این «جوامع بین‌المللی تاریخی»، فرهنگ و تمدن مشترک است. این جوامع بین‌المللی براساس یک زبان، یک معرفت‌شناختی و درک از جهان، یک مذهب، یک نظام اخلاقی و یک سنت زیبایی‌شناختی-هنری مشترک تشکیل شده‌اند. در مقابل، «جامعه بین‌المللی جهان‌گستر» قرن بیستم برخلاف «جامعه بین‌المللی مسیحیت (قرون پانزدهم، شانزدهم و هفدهم میلادی) یا «جامعه بین‌المللی اروپایی» (قرون هجدهم و نوزدهم) فاقد تعلق به یک فرهنگ یا تمدن مشترک موجودیت یافت (بول، ۱۳۹۶: ۲۷-۲۴).

در نظریه‌های روابط بین‌الملل، رهیافت سازه‌انگاری با تأثیرپذیری از مکتب انگلیسی بر جامعه بین‌الملل به جای نظام بین‌الملل تأکید ورزیده است.^۲ در واقع جامعه بین‌الملل (و رویکرد اجتماعی سازه-انگاری) نقدی بر رویکرد ماتریالیستی نظام بین‌الملل است (Wendt, 1994: 394). نظام بین‌الملل به سیاست قدرت میان دولت‌ها (نظریه رئالیسم) و جامعه بین‌المللی به نهادینگی منافع و هویت مشترک میان دولت‌ها یعنی ایجاد و حفظ هنجارها، قواعد و نهادهای مشترک تأکید دارد. جامعه بین‌المللی دارای هستی‌شناسی دولت‌محور، معرفت‌شناسی سازه‌انگارانه و مستلزم روش‌های تاریخی است (بوزان، ۱۳۸۸: ۲۲).

جامعه‌پذیری بین‌المللی عبارت است از «پرورش اجتماعی» یا «اجتماعی کردن دولت». دولت‌ها در فرایند اجتماعی شدن از طریق سازوکارهای بین‌الملل مکانیزم‌ها و مهارت‌های زیست‌جمعی و رفتار موردنظر را می‌آموزند. در واقع آنچه تعاون دولت‌ها را ممکن می‌سازد نظامی از الگوهای رفتار آموخته شده است. این الگوها یا معیارهای رفتار مشترک «هنجار» نامیده می‌شود. دولت‌ها با فراگیری و درونی کردن هنجارهای مشترک، اجتماعی می‌شوند. آن‌ها در فرایند پرورش اجتماعی آگاهی می‌یابند که چگونه به

1 System of states

۲ جامعه بین‌المللی مهم‌ترین ایده‌ای است که مکتب انگلیسی به آن پرداخته است.

نیازهای خود، به نحوی که از لحاظ اجتماع بین‌المللی پذیرفتنی باشد، پاسخ دهند؛ چگونه اهداف ملی را پیگیری کنند؛ چگونه مهارت‌های رفتار مشروع را فراگیرند؛ و چگونه ارزش‌ها، باورها و قواعد فراملی را نهادینه کنند (یوسف‌زهی، ۱۳۹۹: ۷۰).

در جامعه بین‌المللی سه دسته از هنجارهای تأثیرگذار بر سیاست خارجی وجود دارند: (۱) هنجارهای عام که انتظارات مبتنی بر ارزش یکسان را برای همه کشورها ایجاد می‌کند (مانند حقوق بین‌الملل عمومی، قوانین و قواعد سازمان‌های بین‌المللی و تصمیمات کنفرانس‌های بین‌المللی). (۲) هنجارهای خاص که در مورد برخی از کشورها به کار می‌رود و همه آن‌ها را شامل نمی‌شود (مانند رفتارهای شایع و رایج در سازمان کنفرانس اسلامی). (۳) هنجارهایی که نقش‌های اجتماعی را تعریف می‌کند و به تبع آن انتظارات متفاوتی را برای کشورهای اعطاکننده و دریافت‌کننده ایجاد می‌کند. لذا سه تعبیر متفاوت از هنجار قابل تصور است: هنجار به معنای الف) قواعد متعارف حاکم بر روابط بین‌الملل؛ ب) توافقات میان بازیگران نظام بین‌الملل؛ پ) ارزش‌های اخلاقی و معیارهای پیشینی. بسته به میزان جامعه‌پذیری (درونی‌سازی هنجارها) سه گونه از سیاست خارجی هنجاری قابل تفکیک است: (۱) هنجارمحوری گفتمانی (عام)؛ (۲) هنجارمحوری حداقلی؛ (۳) هنجارمحوری حداکثری (آرمان‌گرایی) (دهقانی فیروزآبادی و سلیمانی، ۱۳۹۷: ۶۹).

مهم‌ترین مکانیزم جامعه‌پذیری، «یادگیری اجتماعی» است. یادگیری به مثابه تغییر اعتقادات یا بسط اعتقادات، مهارت‌ها یا رویه‌های جدید در اثر مشاهده و تفسیر تجربیات و استفاده از آن است. یادگیری موجب شناخت تعارضات میان ابزار و هدف و در نتیجه؛ تعیین اولویت‌ها می‌شود. یادگیری اجتماعی فرایند پویایی است که کنشگران بر مبنای هنجارهای جدید و تغییر اعتقادات در مورد جهان اجتماعی و مادی به تعریف یا بازتعریف واقعیت - و منافع ملی/بین‌المللی - می‌پردازند.

یادگیری اجتماعی مبتنی بر تعامل است و بر نقش ایده‌ها و دانش تأکید دارد. یادگیری در زنجیره علی دو مرحله صورت می‌گیرد: نخست مشاهدات و تجربیات منجر به تغییر در اعتقادات تصمیم‌گیرندگان می‌شود و این تغییر متعاقباً بر رفتار دولت‌ها تأثیر می‌گذارد. یادگیری اجتماعی در محیطی نهادی صورت می‌گیرد. یادگیری اجتماعی معمولاً از دو طریق آموزش و نفوذ اجتماعی صورت می‌گیرد که مذاکرات بین‌المللی، سازمان‌ها و نهادهای دولتی و غیردولتی و دولت‌ها نقش اساسی در آن ایفا می‌کنند. یادگیری مبنی بر آموزش از طریق کشورها و نهادهای بین‌المللی صورت می‌گیرد. نفوذ اجتماعی به مجموعه‌ای از اقداماتی اشاره دارد که از طریق توزیع پاداش‌ها و مجازات اجتماعی رفتار مبتنی بر هنجار را منجر می‌شود. پاداش‌های اجتماعی شامل آسودگی روانشناختی، شهرت بین‌المللی (به عنوان شریک تجاری خوب یا کشور همکاری‌کننده در سازمان ملل)، منزلت، حس تعلق و غیره است. مجازات اجتماعی

درب‌گیرنده شرمسارسازی (افشای علنی اهداف و رفتار غیرمشروع و مغایرت سیاست اعلامی با سیاست علنی)، طرد و حذف از گروه است (پوراخوندی، ۱۳۹۵: ۷۰-۶۷).

از نظر کنت سه شاخص اصلی اندازه‌گیری جامعه‌پذیری بین‌المللی دولت‌ها عبارت‌اند از: (۱) آمادگی بازتعریف منافع واقعی، از جمله پیاده‌سازی هنجارهای بین‌المللی در قوانین داخلی و پرکنیس داخلی (اجتماعی و نهادی). (۲) آمادگی مذاکره با حق حاکمیت در پاسخ به فشارهای معاهدات و سازمانی؛ به‌عنوان مثال، مشارکت در سازمان‌های حقوق بین‌المللی انسان، چالش‌های جدی متوجه حاکمیت و انعطاف‌ناپذیری دولت‌ها می‌سازد. (۳) آمادگی پذیرش هزینه‌ها و مشارکت در سودها؛ به‌عنوان مثال، منع آزمایش تسلیحات شیمیایی، محدودیت فروش موشک‌ها، شفاف‌سازی توانایی‌هایی هسته‌ای، و یا مشروعیت‌بخشیدن به دولت‌ها در نظام اقتصادی بین‌المللی و نقش‌آفرینی آنان در شکل‌گیری قواعد تجارت (Kent, 2002: 350-356). از نظر دی‌فلیس، اگر هنجار به مثابه استاندارد رفتار پذیرفته‌شده تعریف شود درونی‌سازی هنجار سه شاخص اصلی دارد: (۱) هنجار غالب مرجع توجیه رفتار و خط‌مشی دولت می‌شود. (۲) هنجار غالب در اسنادی که همکاری توسعه را قاعده‌مند می‌سازد نهادینه می‌شود. (۳) هنجار غالب راهنمای کنش دولت می‌شود (De Felice, 2015: 2). به باور برخی دیگر، نخستین شاخصه نتایج جامعه‌پذیری، «تغییر گفتمان سیاسی نخبگان» است. دومین شاخص موفقیت جامعه‌پذیری سیاسی بین‌المللی، «درونی‌سازی هنجارها» توسط نخبگان سیاسی است. در واقع جامعه‌پذیرشوندگان هنجارهای بین‌المللی را در گفتمان سیاسی‌شان وارد، متعاقباً اهداف‌شان را بازتدوین؛ و سرانجام سپس گفتمان جدید را در برابر مخالفان و در بافتارهای متفاوت (از جمله پارلمان) مفصل‌بندی می‌کنند (Gheciu, 2005: 31).

دو رهیافت کلان پیرامون اینکه چرا دولت‌ها عضویت سایر دولت‌ها در سازمان‌های بین‌المللی را می‌پذیرند وجود دارد: تبیین عقلانی بر سودمندی افزوده مبتنی است. دولت جدید در صورتی در سازمانی پذیرفته‌خواهد شد که بتواند منافع مادی برای تمامی اعضا و یا حداقل برای قدرت‌مندترین اعضا فراهم سازد. منافع می‌تواند مبتنی بر اقتصاد، امنیت، ملاحظیات سیاسی داخلی یا ترکیبی از هر سه باشد. در محاسبه سازه‌انگاران، گسترش سازمان بین‌المللی به خوانش اعضا از تعهدات هنجاری دولت‌های متقاضی بستگی دارد. دولت‌های عضو متقاضیانی را در سازمانی اجازه ورود می‌دهند که از هنجارهای سازمان بین‌المللی تبعیت کنند (Scherpereel & Zierler, 2011: 21).

۴. گفتار اصلی: بحث و بررسی

جامعه‌پذیری تبارگرایانه و محلی طالبان؛ متعارض با جامعه‌پذیری مدرن

جامعه‌پذیری طالبان از نوع «محلی-حوزوی» است؛ آن هم گونه‌ای از محلی‌گرایی که ضمن تلاش بی‌وقفه برای اثبات «خود»، فرامحلی را بر نمی‌تابد و درصدد مشروعیت‌زدایی از آورده‌های فرامحلی جهانی شده است. طالبان در فرایند جامعه‌پذیری حوزوی-فقهی با تاریخ، دستاوردها، نهادها، ارزش‌ها و هنجارهای مذهبی و بنیادگرایانه اسلام آشنا می‌شوند. دستاوردها و خدمات اسلام در قرون نخست هجری بیش از هر چیز جهت‌گیری‌های فردی و فرافردی طالبان را شکل می‌دهد؛ دستاوردهایی که مصداق برتری اسلام (حق) بر باطل (مکاتب دنیوی) است و آن را نماد قدرت و اقتدار فرامحلی دین اسلام تلقی می‌کنند و از این رو به پیروزی جبهه اسلام‌گرایان بر دیگر جبهه‌های غیراسلامی/غیردینی باور راستین پیدا می‌کنند.

از این منظر دو نوع جامعه‌پذیری برای طالبان متصور است: جامعه‌پذیری فروبین‌المللی و جامعه‌پذیری فرابین‌المللی. جامعه‌پذیری نخست دائر بر جامعه‌پذیری قومی (تبارمآبانه) و ارزش‌های قوم‌مدارانه است و دیگری دائر بر جامعه‌پذیری اخلاقی و ارزش‌های ارتدوکسی جهان‌وطنی مذهب که داعیه جهانی شدن دارد.

از نظر پیتر مارسدن در مرام طالبان مفهوم پان‌اسلامیسم وجود ندارد. بلکه در نگرش آنان عنصر ناسیونالیستی نیرومندی وجود دارد. توجه مطلق به لزوم سلطه بر یک تمامیت جغرافیایی موسوم به افغانستان و رد علنی نگرانی همسایگان از گسترش مرام آنان در بین مسلمانان آسیای مرکزی مشهود است. از نظر طالبان آزادسازی افغانستان، درمان اسلام است (مارسدن، ۱۳۹۴: ۱۰۹-۱۱۰).

احیای مدل اسلامی حکومت‌داری (خلافت/امارت)، نفی مدرنیت و دموکراسی؛ رجعت‌گرایی و سلفیت؛ بنیادگرایی و قرائت متصلب از دین؛ حق‌گرایی تکفیرگرایانه و خودپنداری ستیزگرایانه از اهداف و خصائص فرهنگ سیاسی جامعه‌پذیری طالبان بشمار می‌روند. روح تبعدگرایی و قدسی نسبت به دستاوردهای تاریخی نمایندگان اسلام و پیروی بی‌چون و چرا از گفتار، کردار و پندار علمای سلف و آموزه‌های فقهی جامعه‌پذیری حوزوی طالبان را تحت‌الشعاع و تعیین نموده است. در نظام معرفتی حوزوی، طالبان آموخته‌اند که تنها «الگوی مطلوب جامعه‌داری و کشورداری» الگوی حاکمیت قرون اولیه اسلامی است که در آن دین و سیاست نبوی باهم درآمیخته بود.

لذا دو رویه اصلی فرهنگ سیاسی جامعه‌پذیری طالبان که به نظر پارادوکسیکال نیز هست عبارت‌اند از: تبارگرایی محلی افغانی (قومی) و تبارگرایی فرامحلی مذهبی (اسلام). از یک طرف، طالبان به عنوان یک جنبش برخاسته از یک حوزه جغرافیایی محصور است که داعیه جهانی و آشناییت فراافغانستانی ضعیفی دارد (طالبان غیرحوزوی) و از طرف دیگر نماینده مکتب و دینی است که داعیه حقانیت و جهانیت دارد (طالبان حوزوی). به تعبیری، اگر قومیت طالبان دارای زمان و مکان محلی و قبیله‌ای محصور است، از نظر آنان مذهب اسلام فرهنگ بدون زمان و مکان است.

خشونت و انعطاف‌ناپذیری دو ویژگی برجسته جامعه‌پذیری طالبانیسم است. نظامی‌گری، کین-خواهی و انتقام‌جویی و رفتار خشونت‌آمیز با مخالفان بیش از هر چیز نه از آموزه‌های مذهبی بلکه از ساختار روستایی و قبیله‌ای جامعه سنتی افغانستان شکل می‌گیرد. طالبان آموخته‌اند که جهاد و مبارزه و جنگ سمبل قدرت و اقتدار و ملی‌گرایی است؛ درحالی‌که مکانیزم‌های نوین کشورداری از قبیل اقناع-سازی، گفت‌وگو و مذاکره نشانه هراس و تسلیم در برابر مخالفین و جبهه خصم به شمار می‌آید.

در جامعه‌پذیری حوزوی طالبان، تعارض علوم دنیوی و علوم دینی برجسته و غیرقابل انکار است. می‌توان اینگونه استنباط کرد که از نظر طالبان، علوم دنیوی -هنجار یا حقوق بین‌الملل به مثابه یک علم دنیوی- عامل انحطاط و انحراف اعضای جامعه بزرگ اسلامی خواهد شد. طالبان -چه حوزوی چه غیرحوزوی- علوم را فرامی‌گیرند که بر سنت و دیانت و روش‌های کلاسیک تأکید دارد. مکاتب و مدارس دینی که مکان شکل‌گیری و تکوین ارزش‌ها و ایستارهای جامعه طالبان را برمی‌سازد مقوم و مؤکد تعهد و پایبندی به نظام سیاسی امارت اسلامی هستند. لذا از منظر معرفت‌شناختی، ستیز با هنجارها و ارزش‌های مدرن و بین‌المللی محصول بیگانگی مکان‌های یادگیری اجتماعی طالبان (حوزه و مکاتب) از علوم نوین (حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی، سیاست خارجی، روابط بین‌الملل و...) هست. ساختار آموزشی طالبان از نوع فقه‌پرهیزی و کلاسیک است و هرگونه آموزه‌ای را که هنجارهای غیرفقه‌پرهیزی را تولید و بازتولید کند منتفی و نامشروع تلقی می‌کند.

۵. دولت-ملت‌سازی اماره‌ای؛ تعارض با دولت-ملت‌سازی نوین جامعه بین‌الملل

میان جامعه‌پذیری بین‌المللی طالبان و دولت-ملت‌سازی اماره‌ای ارتباط مستقیم وجود دارد. حضور دو دهه‌ای آمریکا و ناتو در افغانستان و جنگ با گروه‌های مختلف از جمله القاعده و داعش و ناامیدی جامعه افغانستان از مجامع خارجی در برقراری امنیت و سرکوب طالبان، همواره فرایند مهم «دولت-ملت‌سازی» در امارت اسلامی را با چالش مواجه خواهد کرد (شهرکی، ۱۴۰۰: ۷۱).

دولت-ملت‌سازی که ناظر بر فرایند کشورداری مدرن است، در نظام سیاسی امارت اسلامی ناظر بر فرایند سنتی از دولت‌مندی است. در گونه سنتی دولت‌مداری طالبان، هنجارها و ارزش‌های بین‌المللی یا نامشروع جلوه داده می‌شوند و یا به اعضای جامعه آموزانده نمی‌شوند که این امر (رویکرد منفعل) نیز نتیجه‌ای مشابه همچون رویکرد نخست (یعنی مشروعیت‌زدایی از هنجار) دارد: جامعه‌ستیزی یا جامه-ناپذیری بین‌المللی نوین ملت افغانستان.

در دولت‌سازی اماره‌ای افغانستان برخلاف دولت‌سازی مدرن و فرامحلی (بنگرید به شهرکی، ۷۷-۷۹) چند اصل بنیادین با هدف «جامعه‌پذیرسازی دینی-تباری» که متعاقباً به حاشیه‌راندن جامعه‌پذیری نوین ملی و بین‌المللی ختم می‌شود اصالت می‌یابند:

- ۱) تمرکز قدرت سیاسی و فضای بسته سیاسی جهت اعمال سلطه و اقتدار مطلق بر جغرافیای کشور؛
 - ۲) استقلال دولت از جامعه بین‌الملل/هنجار/خارج با اعتقاد بر اعمال حاکمیت مطلق بر امور داخلی و غیربین‌المللی دانستن رفتار و سیاست داخلی (عدم مداخله خارجی)
 - ۳) توسعه قدرت قهریه با هدف سرکوب مخالفان سنتی (داعش) و مخالفان مدرن (طبقه روشنفکر): داعش از مخالفان و طبقه روشنفکر از موافقان هنجارهای مدرن به شمار می‌روند.
 - ۴) احیاء نهادهای سنتی از قبیل بیعت، حل و عقد، مسجد، مکتب، حوزه، شورا و فقاهت با هدف غیریت‌زدایی از نهادهای مدرن دموکراتیک (دانشگاه، مجلس، انتخابات، قانون اساسی).
 - ۵) ایجاد دولت و نظام دیوان‌سالاری مردم‌محور از طریق حذف سیاسی رهبران و نخبگان زن.
 - ۶) نظام سیاسی و دولت غیرحزبی و غیرطبقه‌ای از طریق حاکمیت و حکمرانی قشر بدون طبقه (ملاها، شیوخ و مولوی‌ها)
 - ۷) تعهد و رسالت اخلاقی دولت به هدایت و ارشاد جامعه و یکایک اعضای آن
 - ۸) پیگیری اهداف ملی و بین‌المللی از طریق اعمال قوانین شریعت
- ملت‌سازی نیز روی دیگر سکه و مکمل فرایند دولت‌سازی مدنظر طالبان است که چند اصل بنیادین را با هدف درونی‌سازی هنجارها و ارزش‌های محلی-مذهبی دنبال می‌کند:
- ۱) پیرایش هویت آغشته به آموزه‌های مدرن جامعه افغان از طریق حذف لایه مدرن هویت افغان
 - ۲) ساخت هویتی سنتی و مذهبی در جامعه
 - ۳) تضعیف خرده‌قومیت‌ها و خرده‌مذاهب و فرسایش علقه‌های فرملی (قومی-مذهبی) و فراملی (بین‌المللی)
 - ۴) همگرایی و هبستگی ملی از طریق مؤلفه مشترک دین به جای مؤلفه حقوق شهروندی
 - ۵) تحقق امنیت به بهای تضعیف آزادی و برابری در جامعه
 - ۶) تحقق جامعه‌ای مردسالار از طریق تضعیف منزلت اجتماعی زن
- مکانیسم دولت‌سازی امارت اسلامی طالبان مبتنی بر قوه قهریه (اجبار و نیروهای امنیتی) و سیاست حذف و سرکوب دنبال می‌شود. در نظر طالبان جامعه افغانستان در سطح جاهلیت به سر می‌برد که اعضای آن تنها با قانون شریعت و نه هنجارهای مدرن و قوانین بشری به مدنیت نائل می‌آیند.
- دشوارة نظام معنایی: مذهب‌گرایی امارت اسلامی و هنجارگرایی جامعه بین‌الملل

اگر جامعه بین‌المللی بخشی از مسئولیت توسعه افغانستان را برعهده دارد در این صورت منطقی‌ترین و کم‌حاشیه‌ترین راهبرد رسیدن به این تغییر مثبت در اوضاع نابهنجار فعلی افغانستان چیست؟

رابطه جامعه بین‌الملل و طالبان بر سر توسعه تنها رابطه‌ای فنی و دیپلماتیک نیست، بلکه بیش از هر چیز «معنایی» است. هر دو بر نظام معنایی خاص خود تأکید دارند و از این رو امکانات ارزشی خاص خود را برای اثر گذاشتن در مذاکرات دوجانبه و چندجانبه دارند. به همین دلیل در مقوله کشورداری اقتصادی جامعه بین‌الملل گفتگو بر سر نظام معنایی در هنگام مذاکرات از لحاظ تأثیرگذاری و اقناعی به مراتب مهم‌تر از جوانب فنی کمک‌های جامعه بین‌الملل است. گفتگوهای معنایی طرفین باید به دور از نخوت فرهنگی، پیشداوری و کلیشه‌سازی‌های منفی یا بیگانه‌ستیزی باشد و غالباً به واقعیت‌های ملموس و پذیرفته‌شده و رایج پرداخته شود. در این صورت امکان آن فراهم خواهد شد که مذاکرات درگیر اتهام‌پرانی‌های متعدد انتزاعی (استعمار/غرب-تروریست/اسلام) نگردد و استوار بر گفتگوی دو عامل مستقل خواهد که همگرایی آنان را محتمل می‌سازد. قصد آن است که بگوییم بین نظام ارزشی-هنجاری جامعه بین‌الملل و نظام ارزشی-هنجاری امارت اسلامی به همان میزان که تفاوت است پیچیدگی و امکان نزدیکی نیز حکمفرماست. توجه به پیچیدگی تکوین تاریخی هنجارها و ارزش‌های جامعه بین‌الملل منجر به رفع اتهام مخالفین هنجارها مبنی بر غربی‌بودن جامعه بین‌الملل خواهد شد.

سیاست عرصه «تعهد و تخصص» است؛ همانگونه که دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی به آموزه‌های هویتی و ایدئولوژیکی خود متعهدند، به همان میزان باید تخصص گفتگو و اقناع‌سازی طرفین را با وجود تفاوت‌های انگاره‌ای-ارزشی داشته باشند. جامعه بین‌الملل نباید به کشورداری اقتصادی مثبت خود درقبال طالبان در صورت جامعه‌ناپذیری امارت اسلامی ادامه دهد؛ چراکه اعتبار اقتدار هنجاری جامعه بین‌الملل خدشه‌دار خواهد شد. در مقابل نیز، دور از واقعیت‌های عینی جامعه افغانستان است که طالبان بتوانند یکسره و به یکباره به دنبال درونی‌سازی حداکثری هنجارها و ارزش‌های بین‌المللی باشند؛ چراکه جامعه سنتی افغانستان پذیرای بی‌قیدوشرط تمامی هنجارهای بین‌المللی نیست.

درحقیقت با دو روند همزمان و متضاد روبرویم: از یک سو جامعه بین‌الملل در ابتدا مترصد پذیرش حداقلی و ضمنی هنجارها و ارزش‌های بین‌المللی از سوی طالبان است و از سوی دیگر طالبان مترصد درونی‌سازی حداکثری ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی ولو متعارض با ارزش‌های بین‌المللی است.

پاسخ به پرسش‌های هنجاری این نوشتار رابطه تنگاتنگی با پوشش پیوند غرب و اسلام و حاکمیت جامعه بین‌الملل «در» و «بر» جهان اسلام دارد. مسئله بنیادین است که تفاوت تمدن غرب و اسلام و متعاقب آن موضع برتری و فعلی ارزش‌های بین‌المللی بر ارزش‌های محلی را دریابیم. رویکرد منفی طالبان به ارزش‌های جهانی می‌تواند اسطوره بی‌اعتباری و محلی‌گرایی (غربی‌بودن) ارزش‌های جامعه جهانی را تحکیم بخشد. در واقع تداوم محلی‌گرایی طالبان ملازم خواهد بود با اعتبارسازی هنجارهایی

بین‌المللی‌ای که اکنون اکثر کشورها به لحاظ تاریخی معتقد به درونی‌سازی و گفتمان‌سازی آنها شده‌اند. تداوم جامعه‌ناپذیری بین‌المللی طالبان از سوی دیگر قطعاً همراه خواهد بود با اعتبارزدایی جهانی از دین اسلام و متعاقباً تحکیم گفتمان اسلام‌هراسی در قرن ۲۱ میلادی. امارت اسلامی می‌تواند الگوی عملی تعارض آموزه‌های دین اسلام با هنجارهای پذیرفته‌شده جهانی باشد و این مسئله به افتراق اسلام با جهان پیرامون دامن خواهد زد تا فرضیه جهانی‌بودن مکتب اسلام و آموزه‌های نبوی.

مشروعیت بین‌المللی جامعه‌پذیرانه طالبان؛ ضرورت توسعه و کشورداری اقتصادی

تاکنون هیچ دولتی نظام سیاسی امارت اسلامی را به رسمیت نشناخته است و بیشتر گفت‌وگوهایی هم که با نمایندگان طالبان انجام گرفته است حاکی از به رسمیت شناختن آنان نبوده است. دعوت از نمایندگان طالبان و مذاکات با آن به هیچ وجه به معنای مشروعیت‌بخشی و شناسایی طالبان نیست؛ حتی برگزاری کنفرانس‌ها جهانی و منطقه‌ای با حضور نمایندگان طالبان به منزله شناسایی نیست. فراتر از این کرسی‌های نمایندگی افغانستان در سازمان‌های بین‌المللی و از جمله در ملل متحد همچنان در اختیار نماینده دولت پیشین افغانستان است و دفتر نمایندگی دولت سابق همچنان در نیویورک فعال است. این شرایط در مورد سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌ها نیز صادق است و کماکان در اختیار نمایندگان دولت جمهوری اسلامی افغانستان قرار دارد، البته به جز پاکستان که آن نیز رسماً طالبان را به رسمیت نشناخته است (ساوری و دیگران، ۱۴۰۲: ۹۶).

جامعه‌پذیری بین‌المللی و نتیجه آن یعنی توسعه ملاک شناسایی امارت اسلامی طالبان است. پذیرفته‌شدن و شناسایی طالبان نخستین مرحله جامعه‌پذیری بین‌المللی امارت اسلامی است. شناسایی امارت اسلامی مشروط به اثبات همکاری با دیگر کشورها در مبارزه با تروریسم و رعایت هنجارهای دموکراتیک و حقوق بشر (از جمله حقوق زنان) و تشکیل حکومت فراگیر ملی خواهد بود (عزیزی، ۱۴۰۰: ۷).

طبق رویکرد جامعه‌پذیری نه‌تنها توسعه بلکه مرحله ماقبل توسعه یعنی بنیادی‌ترین و نخستین اصل مشروع حکومت‌داری دولت به طور عام و امارت اسلامی به طور خاص (شناسایی و مشروعیت) با عنصر «هنجار» گره خورده است. از منظر جامعه بین‌الملل کلاسیک، امارت اسلامی دولت دارای مشروعیت است؛ زیرا مؤلفه‌های سه‌گانه جمعیت، سرزمین و حاکمیت را داراست؛ اما از منظر جامعه بین‌الملل نوین فاقد مشروعیت؛ زیرا اصلی‌ترین مؤلفه جدید حکومت‌داری و نهادینه‌شدن جهانی یعنی «هنجار مدرن» در امارت اسلامی غائب است و از این حیث دولت طالبان مشروعیت خود را نمی‌تواند پدیده‌ای داخلی تلقی کند؛ زیرا استقلال سنتی سیاست داخلی و سیاست خارجی از یکدیگر در عصر کلاسیک جامعه بین‌الملل اکنون رنگ باخته و در عصر نوین حقوق بین‌الملل جای خود را به وابستگی داده است (ساوری و دیگران، ۱۴۰۲: ۸۳). لذا مشروعیت دولت امارت اسلامی افغانستان و متعاقباً توسعه

افغانستان مشروط به جامعه‌پذیری بین‌المللی و ملی نوین است. بنابراین معیار نوین مرحله ماقبل توسعه و «حین» توسعه، هنجار است.

طبق نظریه مشروعیت هنجاری پژوهش نوشتار تنها از طریق هنجارپذیری است که دولت طالبان از شرایط عضویت در جامعه بین‌الملل و تبعیت از حقوق و تکالیف بین‌المللی برخوردار می‌شود. در اینجا مؤلفه شناسایی و مشروعیت با مؤلفه توسعه گرایانه حقوقی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه بین‌الملل در اختیار دولت طالبان قرار می‌گیرد و امارت اسلامی قادر به بهره‌گیری از این منابع فراملی توسعه خواهد بود (کشورداری اقتصادی). به‌عنوان نمونه، اصل ساده حمایت از حاکمیت ملی (عدم مداخله نظامی) یکی از منابع سیاسی بین‌المللی توسعه برای جوامع تلقی می‌شوند که اعضاء از یکدیگر در برابر تجاوز نظامی دفاع و حمایت می‌کنند.

۶. طالبان و تقلیل سازمان‌های بین‌المللی به غرب‌زدگی

سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی تجربه طولانی در کمک‌رسانی به جوامع فقیر و نیازمند نواحی روستایی افغانستان و تأمین معیشت آنان داشته‌اند. به‌عنوان نمونه آژانس‌های سازمان ملل و سازمان‌های غیردولتی از زمان عقب‌نشینی شوروی (۱۹۸۹م.) نقش مهمی در اعطای تسهیلات و خدمات معیشتی به ملت افغانستان داشتند. هجوم شوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ با واکنش شدید سازمان‌ها و آژانس‌های جامعه بین‌المللی روبرو شد. کمیته‌های متعددی در جهت حمایت از ملت افغانستان تشکیل و درصد ارسال کمک‌های رفاهی به این کشور برآمدند و به سازمان‌های کمک‌رسانی دنیای اسلام و غرب پیوستند. پس از عقب‌نشینی شوروی اغلب کمک‌ها متوجه ارائه خدمات پزشکی و درمان و بازسازی و اعاده رونق کشاورزی بود از جمله اصلاح و ترمیم سیستم آبیاری و مهار سیلاب‌ها و تأمین گندم و نهال‌کاری و حفر قنات. کشورداری اقتصادی جامعه بین‌الملل در قبال افغانستان از طریق سازمان‌های بین‌المللی کمک‌بشر دوستانه ناگزیر از دقت به عوامل فرهنگی و مذهبی افغانستان بوده است. به لحاظ تاریخی، گفتگوی سازمان‌های بین‌المللی و دولت‌های متعدد افغانستان با پذیرش و میزان سنخیت نظام ارزش‌های نوین جهانی (و غربی) با ارزش‌های نظام اسلامی ارتباط داشت. سازمان‌های غیردولتی غربی برخلاف سازمان‌های غیردولتی اسلامی دارای محدودیت‌ها و حساسیت‌های متعددی در خصوص نحوه دخالت‌شان در امور کشور افغانستان داشته‌اند. آژانس‌های بین‌المللی ضرورت‌ها، اصول و اهداف خود را داشتند و در مقابل، دولت افغانستان در عین بازسازی و ناتوانی و پذیرش کمک و دستگیری خارجی آمادگی نداشتند که آن را به هر قیمتی بپذیرند (مارس‌دن، ۱۳۹۴: ۱۵۱-۱۵۰، ۱۵۳)

تجربه سازمان‌های غیردولتی فعال در اوایل به‌قدرت رسیدن طالبان (۱۹۹۶م.) نشان داد که «گفتگو» ممکن است. طالبان که همه توجه خود را صرف فتوحات و خلع سلاح مردم معطوف می‌کردند با آنکه می‌خواستند آژانس‌ها به فعالیت خود در افغانستان ادامه دهند، اگر یکی از این آژانس‌ها تصمیم به ترک افغانستان می‌گرفت اهمیت و نگرانی خاصی برای آنان به همراه نداشت. بنابراین در برخی موارد اصرار در این خصوص که طالبان خط‌مشی خود را درقبال بسیاری از خواسته‌های سازمان‌های بین‌المللی به‌خصوص در مورد زنان اصلاح کنند چندان نتیجه‌ای حاصل نمی‌شد. از نظر آژانس‌های بین‌المللی نگرش تقابلی و رویاروشدن بی‌ثمر است و ممکن است مبدل به بحث بین یک ایدئولوژی لیبرال غربی و ایدئولوژی رای‌دکال اسلامی گردد؛ در صورتی که نیازهای عینی و فوری مردم و هنجارهای شایع بین‌المللی در اولویت بود (مارسدن، ۱۳۹۴: ۱۵۷-۱۵۶).

طالبان از «کنوانسیون‌های حقوق بشر سازمان ملل» و الگوی متعارف رفتار بین‌المللی آگاه هستند و در پاسخ به قطعنامه‌ها و اعلامیه‌های متعدد مجامع بین‌المللی بر این باورند که محکومت بین‌المللی سیاست‌های آنان حملاتی از سوی غرب و بر مبنای ایدئولوژی‌های لیبرال غربی است و نه بیان و تظاهر دیدگاهی بین‌المللی. درحقیقت از نظر طالبان «سازمان ملل و جامعه بین‌المللی بنابراین معادل غرب انگاشته می‌شوند». طالبان کاملاً از روی منطق سازمان ملل را تا حدود بسیار زیادی زیر نفوذ آمریکا می‌دانند و از این نتیجه می‌گیرند که پیمان‌ها و قراردادهای سازمان ملل عمدتاً از ارزش‌های غربی است. البته فقط طالبان چنین نگرشی را ندارند، بلکه جامعه افغانستان نیز سخت معتقد است که ارزش‌های غربی یا سیوسیالیستی فرهنگ افغانی را تهدید می‌کند. «پرسش اصلی این است که جامعه بین‌المللی تا چه حد باید بر کنوانسیون‌های سازمان ملل تأکید کند تا ارزش‌ها و نگرش‌های بعضی از مردم کشور را در گشودن باب گفتگو با طالبان مبنای قرار دهد و این امر چقدر موضوع آن را تغییر خواهد داد؟ از این رو باید دید آیا در کنوانسیون‌های حقوق بشر سازمان ملل جوانبی وجود دارد که توقع پیروی از آن در شرایط و اوضاع فعلی افغانستان غیرمنطقی باشد؟ مثلاً می‌توان این نگرش را داشت که جامعه‌ای آسیب‌دیده از ابرقدرت‌ها باید مجاز باشد که با بازاندیشی سنت‌ها و اعتقادات کهن، زخم‌هایش را التیام دهد و خود را بازباید و سپس به سوی موازین پذیرفته‌شده جهانی حرکت کند. با اینهمه بسیاری از غربیان ممکن است این امر را مستلزم سازش زیادی در خصوص موازین پذیرفته‌شده جهانی بدانند؛ بخصوص هنگامی که زنان در کابل عملاً در معرض محدودیت‌های شدید حکومت طالبان قرار دارند» (مارسدن، ۱۳۹۳: ۱۶۸-۱۷۰، ۱۷۷).

۷. جمع‌بندی

توسعه‌نیافتگی افغانستان از جمله دغدغه‌های تاریخی دولت‌مردان افغان و مسئله فعلی جامعه بین‌الملل تلقی می‌شود. درواقع «توسعه‌نیافتگی» مهم‌ترین شناساننده هویتی و بین‌المللی کشور افغانستان

بوده که طی دو دهه نخست قرن ۲۱ میلادی در نظام سیاسی جمهوری اسلامی (حامد کرزای و اشرف غنی) انتظار می‌رفت دچار تحول شود.

ظهور مجدد نظام امارت اسلامی افغانستان از این جهت یکی از چالش‌های فعلی جامعه بین‌المللی است که تجربه نخست حکومت‌داری طالبان (۲۰۰۱-۱۹۹۶م.) حاکی از رفتار داخلی و خارجی «نابهنجار» آنان بوده است. حمله آمریکا و ناتو به افغانستان در سال ۲۰۰۱م. و حمایت جامعه بین‌الملل واکنشی به حکومت‌مندی نابهنجار امارت اسلامی بود. نتیجه این واکنش و مسئولیت ناشی از آن است که اگر دولت امارت اسلامی طالبان نتواند دولت توسعه‌گرای افغان تلقی شود، خود به عنوان یک دولت بین‌المللی توسعه‌گرا از طریق مکانیسم‌های متعدد تشویقی و تنبیهی ایفای نقش می‌کند. به‌عنوان واقعیت غیرقابل انکار سقوط طالبان و استقرار نظام لیبرال-دموکراسی در سال ۲۰۰۱م. نقطه عزیمت جامعه بین‌الملل برای توسعه افغانستان به‌شمار می‌رود. در واقع مساعی جامعه بین‌الملل در کشوری که دولت از نوع توسعه‌گرا و جامعه‌پذیرانه نباشد آن خواهد بود که خود از طریق دکترین و نهادهای متعدد بین‌المللی (سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی) می‌کوشد به عنوان یک بازیگر ملی در امر توسعه آن کشور نقش‌آفرینی کند. این تحول و نقش‌آفرینی معلول رنگ‌باختن مفهوم سستی حاکمیت (دولت و کشور مستقل از جامعه بین‌الملل) است.

تجارب و وضعیت بحرانی کشورهای هم‌چون افغانستان با ابعاد مختلف جامعه‌پذیری و نقش بی‌بدیل جامعه بین‌الملل در توسعه جوامع ارتباط تنگاتنگی دارد. نیل به هدف توسعه پایدار در افغانستان از یک سو مشروط به جامعه‌پذیری بین‌المللی امارت اسلامی طالبان است و از سوی کشورداری اقتصادی مثبت جامعه بین‌الملل. البته پاسخ جامعه بین‌الملل به تقاضای عضویت طالبان به اجتماع مشروع دولت‌ها و بهره‌گیری از منابع فراملی توسعه ابتدا بر شناسایی و هنجارپذیری است؛ در غیراینصورت دفع این تقاضا از سوی جامع بین‌الملل دور از انتظار نیست.

در مطالعات توسعه باید جامعه بین‌الملل و جامعه‌پذیری و کشورداری اقتصادی فراملی به ابزار به مراتب مؤثرتر و تعیین‌کننده‌تر در جهت تحقق توسعه و رشد جوامع تبدیل شود تا اهداف و اولویت‌هایی نظیر فقرزدایی، حقوق بشر، رشد صادرات، سرمایه‌گذاری خارجی، ثبات پولی محقق و دنبال شوند. بدیهی است در این راستا محققان بایستی خاصیتاً به تبیین نسبت توسعه و جامعه‌پذیری خصوصاً با محوریت کشورهای جهان سوم و اسلامی که به مراتب بیشتر از دیگر جوامع درگیر منازعه جامعه‌پذیری و جامعه‌ناپذیری هستند بپردازند. یکی از مهم‌ترین شاخص‌های دولت توسعه‌گرای موفق که نظریه‌پردازان کمتر وقعی به آن نهاده‌اند جامعه‌پذیری بین‌المللی است. دولت توسعه‌گرا هم یک دولت ملی و هم یک دولت بین‌المللی است که می‌کوشد از طریق نخبگان، نظام دیوان‌سالاری و اقتدار مسیر توسعه را به پیش ببرد.

مسئله‌ای که کماکان وجود دارد این است که جامعه بین‌الملل تا چه میزان تمایل دارد که جامعه-ناپذیری بین‌المللی نظام سیاسی امارت اسلامی طالبان را در ابعاد مختلف حقوقی، نهادی، سیاسی و اقتصادی نادیده بگیرد تا به کشورداری اقتصادی مثبت خود در قبال این دولت و تداوم حمایت معیشتی و اقتصادی از ملت نیازمند به کمک ادامه دهد؟ واقعیت‌های عینی نشان دهنده آن است که علی‌رغم مواضع صریح و انتقادی جامعه بین‌المللی و جامعه مدنی بین‌المللی، طالبان در مواجهه با هنجارها و ارزش‌های نهادینه و معرفی‌شده جامعه بین‌الملل موضعی غیرقابل انعطاف اتخاذ کرده است. اتخاذ مجدد نظام سیاسی امارت اسلامی و پرچم سه رنگ و کنارنهادن دستاوردها و نهادی دموکراتیک دهه‌های اول و دوم قرن ۲۱ میلادی نشانه‌های موضع‌گیری نامنعطف و متصلب طالبانیسم است.

منابع

- احمدی، مصطفی (۱۳۹۵)، بررسی تاثیر عضویت در سازمان تجارت جهانی (WTO) بر شاخص‌های توسعه کشورهای منتخب (مطالعه موردی افغانستان)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده اقتصاد، تهران.
- ارشاد، ذاکر حسین (۱۳۹۱)، «دولت ملی و توسعه در افغانستان»، رساله دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، تهران.
- بخشایشی اردستانی، احمد، پرویز رضا میرلطفی (۱۳۹۰)، «نقش جامعه‌پذیری سیاسی در شکل‌گیری طالبانیسم در افغانستان»، علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دوره ۴، شماره ۴۴، ۵۶-۲۹.
- بول، هدلی (۱۳۹۶)، جامعه آنارشیک: مطالعه‌ای در باب نظم در سیاست جهان، ترجمه فاطمه سلیمانی پورلک، تهران: مخاطب.
- بوزان، باری (۱۳۸۸)، جامعه بین‌الملل تا جامعه جهانی، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جعفری، حوا (۱۴۰۰)، «روابط تاجیکستان با افغانستان و تاثیر آن بر توسعه این کشور از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه خوارزمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران.
- جمالی، جواد (۱۳۹۹)، «بررسی مقایسه‌ای نسبت رابطه دولت و جامعه با توسعه در ایران و افغانستان ۱۹۷۹-۱۹۱۹»، رساله دکتری، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، خراسان رضوی.

جویان، محمدعلی (۱۳۹۵)، «عضویت افغانستان در سازمان تجارت جهانی و نقش آن بر توسعه اقتصادی افغانستان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، گروه روابط بین‌الملل، تهران.

حسینی، سیده لطیفه و دیگران (۱۴۰۱)، «مسئولیت حمایت و استیلاي طالبان بر افغانستان در پرتو دیالکتیک هنجارهای بشری»، روابط خارجی، سال ۱۴، شماره ۴، پیاپی ۵۶ (زمستان)، ۲۷۳-۲۵۴.

حصین، مسعود (۱۴۰۰)، «همگرایی اقتصادی چین در آسیای مرکزی و تأثیر آن بر چشم‌انداز توسعه افغانستان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه خوارزمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران.

حکیمی، حیات‌الله (۱۴۰۰)، «واکاوی تطبیقی رقابت هند و پاکستان و تأثیر آن بر چشم‌انداز توسعه افغانستان از ۲۰۰۱-۲۰۲۰»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه خوارزمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران.

حیدری، جلیل احمد (۱۳۹۸)، «برسی تأثیر همگرایی منطقه‌ای بر توسعه اقتصادی افغانستان با تأکید بر سارک»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، مشهد.

رامیار، سیدجواد (۱۳۹۷)، «نقش کمکهای خارجی در توسعه اقتصادی-اجتماعی افغانستان»، جامعه-شناسی سیاسی جهان اسلام، دوره ۶، شماره ۲ (پیاپی ۱۳)، ۳۲-۱.

ساوری، اکبر و دیگران (۱۴۰۲)، «مشروعیت دولت طالبان از منظر حقوق بین‌الملل»، دستاوردهای نوین در حقوق عمومی، سال ۲، شماره ۵ (بهار)، ۱۰۱-۸۲.

سلیمانی، غلامعلی و جلال دهقانی فیروزآبادی (۱۳۹۳)، «ابعاد معنایی و نهادی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، پژوهش سیاست نظری، شماره ۱۶، صص: ۱۰۰-۷۱.

پورآخوندی، نادر (۱۳۹۵)، «جامعه‌پذیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۸-۱۳۹۲)»، رساله دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران.

شهرکی، سیامک (۱۴۰۰)، «واکاوی نقش طالبان در دولت-ملت‌سازی بعد از تحولات ۲۰۲۱ در افغانستان»، پژوهش ملل، پیاپی ۷۳ (اسفند)، ۸۹-۷۱.

عباس‌زاده مرزبالی، محسن و کوثر طالشی کلتی (۱۴۰۱)، «طالبان و بازیابی حاکمیت: جنبش قوی، دولت‌ملت ضعیف، مطالعات بنیادین و کاربرد در جهان اسلام، سال ۴، شماره ۱۳ (پاییز)، ۱۳۰-۱۰۵.

عزیزی؛ ستار (۱۴۰۰)، «شناسایی امارت اسلامی افغانستان (طالبان) از منظر حقوق بین‌الملل»، مطالعات بین‌المللی، سال ۱۸، شماره ۲، پیاپی ۷۰ (پاییز)، ۲۲-۷.

مارس‌دن، پیتر (۱۳۹۴)، طالبان: جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان، ترجمه کاظم فیروزمند، چاپ سوم، تهران: مرکز.

مصطفوی‌مندی، مرضیه (۱۳۹۸)، «تأثیر سیاست‌ها و اقدامات ایالات متحده آمریکا بر فرایند توسعه اقتصادی در افغانستان (۲۰۱۹-۲۰۰۹)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، گروه مطالعات منطقه‌ای، تهران.

وحدت، خالدین (۱۴۰۰)، «بررسی نقش ابتکار چین در احیایی جاده ابریشم بر توسعه اقتصادی افغانستان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه خوارزمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران.

یوسف‌زهی، ناصر (۱۳۹۹)، «التزام توسعه به جامعه‌پذیری بین‌المللی سیاست خارجی (نمونه‌کاوی: ایران)»، سیاست جهانی، دوره ۹، شماره ۴ (پیاپی ۳۴)، ۱۰۰-۶۹.

DE Felice, Damiano (2015), Diverging Visions on Political Conditionality: The Role of Domestic Politics and International Socialization in French and British Aid, *World Development*, Vol. 75, pp. 26-45.

Gheciu, Alexandra (2005), NATO in the "New Europe" The Politics of international Socialization after the Cold War, California: Stanford University Press.

Kent, Ann (2002). China's International Socialization: The Role of International Organizations, *Global Governance*, Vol. 8, No. 3, pp. 343-364.

Scherpereel, John A. & Matthew C. Zierler (2011). Barriers to Socialization: Turkey and Regional International Organizations. *European Integration*, Vol. 33, No. 1, pp. 19-36.

Wendt, Alexander (1994), Collective Identity Formation and the International State, *The American Political Science Review*, Vol. 88, No. 2 (Jun) pp. 384-396.